

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

مبحث کاستی‌ها و ابتلائات (صفحه ی ۶۴ پ ۳- تا آخر مبحث کاستی ها)

❁ مسلمین آب قلیل هستند تا یک آخ می‌شنوند خراب می‌شوند (نجس می‌شوند)، ولی ایمان که آمد، انسان را آب کر می‌کند. مؤمن بزرگ حکم آب کر را دارد نه تنها خودش نجس نمی‌شود، بلکه شیء متنجس هم در تماس با آن پاک می‌شود؛ یعنی اگر افراد ضعیف که در اثر حوادث غصّه‌دار و مضطرب شده‌اند، با آنها تماس بگیرند، آرام می‌شوند و غصّه و اضطراب از وجود آنها پاک می‌شود.

مسلمین آب قلیل هستند تا یک آخ می‌شنوند، خراب می‌شوند؛ به تعبیر دیگر نجس می‌شوند. آب قلیل این‌طوری است، به محض اینکه یک چیز نجس داخلش برود، کل آب نجس می‌شود. مسلم این‌طوری است. مؤمن غیر مسلم است، مسلم یعنی ظاهرش اسلام آورده و مؤمن یعنی قلبش ایمان آورده است. مسلمین آب قلیل هستند تا یک آخ می‌شنوند خراب می‌شوند، نجس می‌شوند؛ ولی ایمان که آمد انسان را آب کر می‌کند. مؤمن بزرگ حکم آب کر را دارد؛ نه تنها خودش نجس نمی‌شود؛ بلکه شیء متنجس هم در تماس با آن پاک می‌شود. اگر دستتان متنجس شده است، آن را در آب کر فرو ببرید نه

تنها آب نجس نمی‌شود بلکه دست شما هم پاک می‌شود. مؤمن بزرگ حکم آب کر را دارد نه تنها خودش نجس نمی‌شود، بلکه شیء متنجس هم در تماس با آن پاک می‌شود؛ یعنی اگر افراد ضعیف که در اثر حوادث غصه‌دار و مضطرب شده‌اند با مؤمن تماس بگیرند، آرام می‌شوند و غصه و اضطراب از وجود آنها پاک می‌شود. امیدوارم طوری باشیم که حوادث نتواند روی ما تأثیر بگذارد. فقر، بیماری، گرفتاری و فشار وارد شد، هر مشکلی آمد نه تنها ما را به هم نریزد، فرمان را به هم نریزد، اخلاقمان را تند نکند و به یأس نکشاند؛ بلکه از آن طرف طوری آرام باشیم که هرکس کنار ما بنشیند، او هم آرام باشد، غصه و غم‌ها از یادش برود؛ می‌شود این طوری بود. ان شاء الله ایمان که عمیق‌تر شود، معرفت که بالاتر رود، همین حالات را به انسان می‌بخشد. طوری آرام می‌شود که آرامبخش می‌شود، نه تنها خودش مشوش نمی‌شود، دیگران را هم آرام می‌کند. می‌گوید: چه غمی چه ناراحتی! چرا خودت را باختی، خبری نیست. فعلاً بنشین همین جا. طوری طرف را آرام می‌کند که غم و غصه‌هایش یادش می‌رود.

🌸 اگر کسی ارتباطش با خدا کامل باشد، مرگ و حیات، عزت و ذلت و فقر و غنا

برایش یکسان است.

دو نفر خوابیده بودند، یکی از آن دو نفر خواب دید که یک میلیارد پول پیدا کرده است. دیگری خواب دید که یک میلیارد تومان از ثروتش سوخت شده است. یکی در خواب می‌خندید، دیگری گریه می‌کرد. کسی که بالای سر این دو ایستاده بود، خنده و گریه‌ی هر دو برایش خنده‌دار بود. هر دو را یک طور می‌دید، می‌دانست کسی که یک میلیارد پیدا کرده بیدار که می‌شود یک قران کف دستش نیست، فردی هم که یک میلیارد

ثروتش سوخت و خاکستر شد، بیدار که می‌شود یک شاهی پول از دست نداده است، هر دو یکی است، هر دو یک رؤیاست. از رؤیا که بیدار می‌شویم، از هیچ‌یک نه خواب‌های خوب و نه خواب‌های بدش، نه عزت و نه ذلت، نه فردی که رئیس شد و نه شخصی که از ریاست افتاد خبری نیست. فردی که در خواب تیربارانش کردند، وقتی بیدار شد نمرده است یا شخصی که مثلاً در خواب مرد، کمکش کردند، زنده و بیدار شد، فرقی به حالش ندارد، همه‌اش یکی است. همه‌اش در یک رؤیاست. «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»<sup>۱</sup> مردم در این عالم، خوابند و خواب می‌بینند، بیدار که می‌شوند هیچ خبری نیست. چیزهای اصلی چیزهای دیگری است. واقعیت‌هایی که بعد از بیدار شدن می‌بینند، آنهاست که دارا بودنش شادی ماندگار می‌بخشد، شادی که هیچ غمی نمی‌تواند به آن لطمه بزند. به تعبیر دیگری بگویم: بچه‌ای پدر میلیاردی دارد. در جیب بچه هم صد هزار تومان پول بود. سر راه دزدی آمد مثلاً جیب بچه را زد و صد هزار تومان را برد یا حواسش نبود در حال بازی صد هزار تومان از جیبش افتاد و گم شد. بچه وقتی یادش می‌افتد که بابای میلیاردی دارد و هرچه پول بخواهد به او می‌دهد، از گم شدن پولش مشکلی ندارد یا از اینکه دزد جیبش را زد غصه‌دار نمی‌شود، خیالش تخت است. کسی که ارتباطش با خدا کامل باشد، خیالش تخت است. می‌گوید: رازق من خداست، دزد آمد برد، آیا خدا از رزاقیت افتاد؟ من نگران چه باشم؟

<sup>۱</sup> مجلسی، بحار، ج ۴، ص ۴۳ و ورام بن ابی فراس، مجموعة ورام، ج ۱، ص ۱۵۰.

✿ باید بی غرض و پاک نگریست تا همه‌ی دنیا را زیبا دید. در عالم فنا قشنگ‌ترین چیزها زشتی‌هاست؛ مثل خال سیاه در صورت سپید یار. نقایص زندگیِ دنیایتان را به‌منزله‌ی خال سیاه حساب کنید که زیبایی صورت را صدچندان می‌کند. انسان اگر بداند که این مصائب و گرفتاری‌های دنیوی به مانند خال سیاهی در صورت زیبایی است که باعث زیبایی بیشتر می‌شود، چقدر راحت می‌شود و زندگی برایش شیرین می‌گردد.

وقتی یک خال یا یک نقطه‌ی سیاه در صورت سیاه باشد، خیلی قشنگ نیست؛ ولی یار نقره فامی که صورت سفیدی دارد همین لگه‌ی سیاه که روی گونه‌اش می‌افتد زیبایی او را صدچندان می‌کند. نقص‌ها و کاستی‌ها مثل این خال روی گونه‌ی یار است که زیباترش می‌کند. نقایص زندگیِ دنیایتان را به‌منزله‌ی خال سیاه حساب کنید که زیبایی صورت را صدچندان می‌کند؛ یعنی آن نداشتن، داشتن‌ها را معنادار می‌کند. یک‌روز که گرسنگی کشیدم، لذت سیری را می‌فهمم. شخصی که هیچ وقت طعم گرسنگی را نچشیده، غذای لذیذی جلویش می‌گذارند می‌خورد و برایش نمودی ندارد؛ اما شخصی که گرسنگی و تشنگی کشیده، قدر غذاهای لذیذ و نوشیدنی‌های گوارا را می‌فهمد؛ عین همان خال سیاه که سپیدی چهره را بیشتر نشان می‌دهد. انسان اگر بداند، مصائب و گرفتاری‌های دنیوی به مانند خال سیاهی در صورت موجب زیبایی بیشتر می‌شود، چقدر راحت می‌شود و زندگی برایش شیرین می‌گردد. این را بفهمم که اگر خدا یک روز مرا گرسنه گذاشت، برای این است که لذت سیری‌هایم را بیشتر ببرم و بیشتر کیف کنم. اگر یک روز فقر سراغم آمد برای این است که روزهایی که فقیر نیستم لذت بیشتری ببرم.

محرومیت را خدا داد تا کنارش قدر نعمت را بفهمم و بدانم عجب چیز خوبی بود! غذاهای لذیذ که می‌خوردم برایم عادی شده بود و هیچ کیفی نمی‌کردم. خدا مرا در گرسنگی گذاشت، امروز هزار برابر از غذایی که هر روز می‌خوردم بیشتر لذت بردم.

🌸 مؤمن در این عالم مثل سیّاح است، بی‌غرض تماشا می‌کند. دل نمی‌بندد، نه قصد مالکیت می‌کند و نه در دعوای دخالته می‌کند، اعتراض ندارد، نگاه می‌کند و عبور می‌کند. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «سِيَاحَةٌ أُمَّتِي فِي الصَّوْمِ» سیاحت امت من در روزه است.

جهانگردها را دیده‌اید. مثلاً جهانگرد به قبایل آفریقایی می‌رود، دو قبیله با هم می‌جنگند، جهانگرد نه اهل این قبیله است نه اهل آن قبیله، فقط تماشا می‌کند، غرض ندارد و جانبداری هیچ یک از دو قبیله را هم نمی‌کند. فقط بی‌غرض تماشا می‌کند. سیّاح این‌طوری است. جهانگرد وارد دعوا نمی‌شود. مثل خبرنگار جنگی می‌ماند؛ البته بگذریم که برخی از خبرنگارها جاسوس سازمان جاسوسی‌اند، آنها را نمی‌گوییم؛ خبرنگارهایی که جانبدارانه عمل نمی‌کنند، از هر دو جبهه، گزارش‌ها را همان‌گونه که اتفاق افتاده ارائه می‌دهند. غرض ندارند، نمی‌خواهند یک‌طرف را قشنگ‌تر و یک‌طرف را زشت‌تر نشان دهند. ذی‌نفع نیستند، خودشان در دعوا و کشمکش سهمی ندارند، فقط صحنه را نگاه می‌کنند. مؤمن در این عالم مثل سیّاح است، بی‌غرض تماشا می‌کند. دل نمی‌بندد، قصد مالکیت نمی‌کند، در دعوای دخالته نمی‌کند، اعتراض ندارد، نگاه می‌کند و عبور می‌کند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «سِيَاحَةٌ أُمَّتِي فِي الصَّوْمِ»<sup>۲</sup> سیاحت امت من در روزه است. معنی این حدیث را اگر قسمت بود در ماه رمضان یادآوری می‌کنیم. مؤمن در این عالم سیاح است، دل نمی‌بندد؛ مثل شخصی که موزه‌ای را تماشا می‌کند، به اشیاء موزه دل نمی‌بندد؛ چون اینها را به شما نمی‌دهند، مال شما نیست؛ لذا خیلی بی‌غرض تماشا می‌کنید، دغدغه هم ندارید. داخل یک گالری هنری، تابلوهای قشنگ نقاشی را نگاه می‌کنید، کیف می‌کنید. زیبا می‌بینید، قشنگ می‌بینید و لذت می‌برید؛ اما کسی که احساس مالکیت دارد، اول دل توی دلش نیست، نکند این اشیاء را بدزدند، نکند کسی جوهر روی تابلو بپاشد و تابلو از بین برود، ای وای گوشه‌ی تابلوی من ترک خورده است. کلی غصه و ناراحتی دارد. آن قدر که تماشاچی از این موزه یا گالری لذت می‌برد، صاحب خود نقاشی لذت نمی‌برد؛ چون صاحب آن احساس مالکیت دارد، نگران از دست دادن و لطمه‌های وارد آمده است. او لذت شما را نمی‌برد. شما لذت بیشتری می‌برید. ان شاء الله در عالم تماشاچی باشیم و لذت ببریم. خدا این جهان را خلق کرده است، مال ما نیست، برای خداست. آمدیم تماشا کنیم و لذت ببریم. به باغی وارد شده‌اید که خودتان مالکش نیستید، در طول سال، بنده‌ی خدا خیلی زحمت کشیده، آبیاری کرده، کود داده، سموم دفع آفات زده تا این باغ به میوه نشسته است. حالا شما در فصل میوه به باغ می‌روید و انگورهای درشت و شیرین را می‌چینید. سیب‌ها و گلابی‌های رسیده را می‌خورید و کلی هم کیف می‌کنید. کیفی که شما می‌کنید، قطعاً صاحب باغ نمی‌کند. چرا انسان در عالم

---

۲. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۵۵.

این طوری نباشد؟ یقین داریم رزاق ما خداست، سفره را پهن کرده، روزی ما را می‌دهد، نگران چیزی نیستیم، بعد هم هیچ یک مال ما نیست، مال خداست. همه‌ی ما از این عالم می‌رویم، اینها می‌ماند. چه دل ببندیم چه نبندیم اینها می‌ماند و ما خواهیم رفت. مال ما نیست «لَهُ الْمُلْكُ»<sup>۳</sup> متعلق به خدای متعال است. حالا که این طوری است، خودمان را وارد دعوا نکنیم، در باغ عالم راحت برویم و از زیبایی‌هایش لذت ببریم. بی‌غرض نگاه کنیم، اگر انسان بی‌غرض باشد، عالم خیلی زیباست. وقتی فرد دلبستگی ندارد، خودش را ذی‌نفع نمی‌داند این عالم خیلی زیباست. من وقتی مالکم، رنج می‌برم. وقتی مالک نیستم، فقط نگاهم سراغ زیبایی‌ها و لذت بردن‌ها می‌رود. رنج کاستی‌ها برای شخصی است که احساس مالکیت می‌کند. همه‌ی ثروتمان را ببرند، رزاقمان پشت سرمان است. رزق وعده به وعده‌ی ما را خدا می‌دهد، چه نگرانی، چه غصه‌ای؟ چه زندگی راحتی می‌شود، چقدر لذتبخش می‌شود. انسان می‌نشیند و کیف می‌کند. شما الان سر سفره‌ی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشستهاید، غصه‌ای نداشتید، اینکه چه غذایی باید آماده کرد، چگونه بیاوریم، چطوری سرو کنیم، چگونه جمع کنیم، چطور تمیز کنیم، کاری نداری، نشستهای و کیف کرده‌ای، نوش جان. انسان این طوری در عالم باشد راحت تر نیست؟ مفت می‌خورد، کیف هم می‌کند. کارهایی که ما می‌کنیم برای این است که حوصله‌ی ما سر نرود. انسان بیکار بنشیند، خیلی حوصله‌اش سر می‌رود. اداره می‌رویم، کاسبی می‌کنیم تا حوصله‌ی ما سر نرود؛ وگرنه رزقمان دست خودمان نیست، هنر ما نیست.

<sup>۳</sup>. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۳.



✿ اهل الله سیّاح عالم خلقتند. در آسمان با ملائکه با انبیا و با اولیا می گردند و تماشا می کنند. چون ذی نفع نیستند، بی غرض تماشا می کنند، قشنگ تماشا می کنند، دندان طمع دنیا را که کندی، سیّاح می شوی.

انسانی که سیّاح است، طمع ندارد که بگوید این مال من باشد. می بینیم چیز قشنگی است و از دیدن چیز قشنگ لذت می بریم. سیّاح می شوم، خودم ذی نفع و درگیر نیستم که نگرانی، غصّه، حسرت و حسد داشته باشم.

✿ در حالی که بچه ی بزرگتر بهلول کوزه را شکسته بود، بهلول بچه ی کوچکش را کتک می زد. گفتند: چرا او را می زنی؟ گفت: اگر این را نزنم از آن بچه ی بزرگترم بدتر خواهد بود.

بعضی می گویند: چرا خدا برای انسان به این خوبی این همه مشکل پیش آورده است؟ خدا برای بدها مریضی، گرفتاری و فقر پیش بیاورد؛ آنها نیاز به تأدیب دارند، باید ادبشان کرد که بی ادبی می کنند، چرا آمده سر ما اینها را خراب می کند؟ جوابش چیست؟ همین حرف بهلول که گفت: اگر این را ادب نکنم از آن یکی بدتر است. تو خودت را نمی شناسی که اگر میدان دستت بیاید چه کار می کنی؟ می گوید: فلان فلان شده، فلان کار را کرد، فلان وزیر، فلان کار را کرد. فلان وکیل، فلان کار را کرد. فلان قاضی، فلان کار را کرد. حالا بگو ببینم اگر خودت وزیر شوی چه کار خواهی کرد؟ خدا می داند! خودت وکیل یا قاضی شوی چه؟ خدا می داند چه کار می کنی؟ لذا بچه ای را زد که کوزه را شکسته بود. گفت: اگر او را نزنم از این بدتر خواهد شد. خدای متعال تأدیب می کند، خیلی ما ادعا نکنیم که چرا داستان این طوری است؟ چرا گرفتاری برای ما هست برای آنها نیست؟



✿ امیدوارم در دنیا هیچ خسارتی نبینید و اگر هم خدا خواست جیبتان را بزند،  
قشنگ‌های خود را برای این کار بفرستد.

خوبان خدا هم جیب برند، می‌آیند و هرچه فرد دارد را می‌برند. دنیای انسان را می‌برند که هیچ، آخرت او را هم می‌برند، آخر خود انسان را هم می‌برند. اول می‌گویند: «جاهدوا فی سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ»<sup>۴</sup> بعد کم کم می‌گویند «وَأَنْفُسِهِمْ» همه را می‌برند؛ منتها قشنگ می‌برند، انسان از این نوع بردن لذت می‌برد، کیف می‌کند. خدا رحمت کند حاج آقا دولابی رحمته الله را تعریف می‌کردند: خیلی سال پیش که جوان بودم، داشتم به حرم حضرت عبدالعظیم می‌رفتم، به فلکه‌ی میدان شوش رفتم که مثلاً سوار ماشین شوم، یکی از این داش‌مشتی‌ها که لباس خیلی شیکی هم تنش کرده بود به سمت من آمد و گفت: آقا اگر یکی شما را این طوری هل بدهد، خوب است؟! یا بد است؛ توهین به شماست؟ من هم گفتم: نه. بعد رفت و من هم سوار ماشین شدم. دست کردم جیبم دیدم ای داد بیداد هیچی تو جیبم نیست. گفتم: طرف پول‌هایم را زد؛ ولی خیلی قشنگ زد، دست لطیفی داشت، دستمال ابریشمی قشنگ دستش بود، دستش را داخل جیبم کرد و پول‌هایم را زد و رفت. من هم گفتم: ای داد بیداد پول ندارم که به دولاب برگردم یا به زیارت حضرت عبدالعظیم بروم. برگشتم به سمت او، او هم برگشت، دیدم می‌خندد و پول را دوباره به من داد و رفت. کمی گذشت و از او جدا شدم و به سمت حرم رفتم، دست در جیبم کردم، دیدم در جیب بغلم مثلاً یک بیست تومان دیگر بود. غصه‌دار شدم و گفتم ای داد بیداد

<sup>۴</sup>. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۰.

چرا برگشتم و پول را از جیب بر گرفتم. دستش خیلی نرم بود، از جیب زدش کلی کیف کردم. خدا خوبانش را بفرستد، یک نوازش می‌کند و دین و دل انسان را می‌برند؛ دنیا که چیزی نیست. گفت: «دین و دل به یک دیدن باختیم و خرسندیم». هر چه انسان دارد را می‌برند، چیزی نمی‌ماند. ان شاء الله اگر خدا خواست جیبمان را خالی کند، خوبانش را بفرستد تا خالی کند، خیلی قشنگ است، لذت‌بخش است، انسان کیف هم می‌کند. یک دفعه می‌بیند چیزی ندارد، نه دنیا دارد و نه آخرت، همه را بردند. گفت: «يا مَنْ لَهُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ اَزَحَمَ مَنْ لَيْسَ لَهُ الدُّنْيَا وَ [لَا] الْآخِرَةُ»<sup>۵</sup> دنیا و آخرتش را برد؛ ولی این قدر قشنگ برد که لذت می‌برد.

🌸 گاهی اوقات خوبان که می‌خواهند کسی را به خود راه دهند، کاری می‌کنند که همه دست رد به سینه‌ی او بزنند و طردش کنند. حتی بعضی وقت‌ها زمینه‌ای فراهم می‌کنند که نسبت ناروا و تهمت‌ی به او وارد شود که هیچ راه نفی و انکاری هم برای او باقی نماند و آن تهمت در مورد او کاملاً جا بیفتد و صحت آن مسلم شود و در نتیجه همه او را ترک کنند و منزوی نمایند. در این هنگام است که خوبان او را به خویش راه داده و خود را به او معرفی می‌کنند. شاهد این مطلب در قرآن ماجرای حضرت یوسف و نحوه‌ی رفتار ایشان در مورد برادر تنی خود بنیامین است. حضرت یوسف برای اینکه بنیامین را نزد خود نگهدارد به دست خویش، جام طلایی خود را در بار او قرار داد و مأمورانش ندا دادند که جام ملک

<sup>۵</sup> مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۲۹۵.

گم شده است. برادران یوسف گفتند: ما دزد نیستیم و برای خرابکاری به اینجا نیامده‌ایم. وقتی یوسف بارهای آنها را تفتیش کرد و جام را از بار بنیامین بیرون آورد، برای بنیامین راه انکار و برای برادرانش راه نفی اتهام و دفاع از او باقی نماند و همه تأیید کردند که بنیامین دزد است و دست رد بر سینه‌اش زدند. بنیامین زندانی شد و بعد از بازگشت برادرانش، یوسف او را به نزد خویش آورد و با هم بر سر یک سفره نشستند. پس اگر برای تو هم چنین وضعیتی پیش آمد و همه دست رد بر سینه‌ات زدند و طردت کردند، توجّه داشته باش که عزیز مصر وجود؛ یعنی امام زمان عجل الله تعالی فرجه برای اینکه کسی را به نزد خویش راه دهد ممکن است چنین کاری با او بکند.

گاهی اوقات خوبان که می‌خواهند کسی را به خود راه دهند، کاری می‌کنند که همه دست رد به سینه‌ی او بزنند و طردش کنند. حتی بعضی وقت‌ها زمینه‌ای فراهم می‌کنند که نسبت ناروا و تهمتی به او وارد شود که هیچ راه نفی و انکاری هم برای او باقی نماند و آن تهمت در مورد او کاملاً جا بیفتد و صحت آن مسلم شود و در نتیجه همه او را ترک کنند و منزوی نمایند. در این هنگام است که خوبان او را به خویش راه داده و خود را به او معرفی می‌کنند. این از آن حرف‌های عجیب است، ان شاء الله خدا ظرفیت دهد، حامل این حقایق شویم؛ والا اگر بگوییم، بشنویم، بخوانیم و رد شویم، بهره‌ی کمی است. غیر از این است که شما دوست دارید امیرالمؤمنین علیه السلام شما را راه دهد، غیر از این است که دوست دارید به محضر ولیعصر ارواحنا فداه راه پیدا کنید؟ دوست دارید دیگر نمی‌خواهید؟

حضرت یک شب در خلوت عبادتتان بیاید، یک دفعه ببینید در باز شده و امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدند. فضا نورانی شد، عطر دیگری پیچید و حضرت زهرا علیها السلام وارد شدند، دوست ندارید؟ همه‌ی ما آرزو داریم، غیر از این است؟ آرزویی که داریم چگونه محقق می‌شود؟ گاهی اوقات خوبان خدا که می‌خواهند کسی را به خود راه دهند، کاری می‌کنند که همه دست رد به سینه‌ی او بزنند و طردش کنند. هیچ کس به او اعتنا نمی‌کند. یک مهر باطل به او می‌زنند و کسی تحویلش نمی‌گیرد. فلانی را می‌گویی، اسمش را نیاور. این کار را با او می‌کنند؛ حتی بعضی وقت‌ها زمینه‌ای فراهم می‌کنند که نسبت ناروا و تهمت‌ی به او وارد شود که هیچ راه نفی و انکاری هم برایش باقی نماند و آن تهمت در مورد او کاملاً جا بیفتد و صحت آن مسلم شود و در نتیجه همه او را ترک کنند و منزوی نمایند. طوری یک تهمت به فرد زده می‌شود که به پیشانیش می‌چسبد و راه دفاع از خودش را هم ندارد. همه‌ی علائم شهادت می‌دهد که راست است درحالی که او واقعاً بی‌گناه است؛ ولی تهمت به او چسبیده و همه‌ی مدارک، اسناد و ادله اثبات می‌کند که فرد واقعاً آن عمل شنیع و زشت را انجام داده است. وقتی می‌خواهند فرد را راه بدهند، این کارها را با او می‌کنند. چند ماه پیش گفتم: مواظب باشید، چیزی که به سمتش می‌روید، ببینید مرد میدان هستید که بها و قیمت آن را بپردازید؟ هزینه‌ی راه را هم بپردازید؟ طوری می‌شود که کسی سلام انسان را جواب نمی‌دهد، راه به او نمی‌دهد. همه انسان را مطرود و منفی تلقی می‌کنند. وقتی انسان کاملاً تک افتاد، هیچ پناه و رفیقی نداشت، صمیمی‌ترین دوستانش دست رد به سینه‌ی او زدند، همه او را طرد کردند، در این هنگام است که خوبان او را به خویش راه داده و خود را به او معرفی

می‌کنند. وقتی همه دست رد به سینه‌اش زدند، آن وقت خصوصی پیش خودشان می‌آورند و می‌گویند: من فقط تو را برای خودم می‌خواستم. می‌خواستم کسی دور و برت نباشد. <sup>۶</sup> «وَ اضْطَلَعْتَكَ لِتَفْسِي» به تعبیر قرآن خدای متعال فرمود: من فقط تو را برای خودم درست کردم، فقط برای خودم. شنیدن این حرف از محبوب خیلی شیرین است. گفت: فقط مال خودم باش، دلم نمی‌خواهد هیچ کس دوست داشته باشد. معشوق به فرد چنین حرفی بزند، چقدر قشنگ است. شاهد این مطلب در قرآن ماجرای حضرت یوسف و نحوه‌ی رفتار ایشان در مورد برادر تنی خود بنیامین است. حضرت یوسف برای اینکه بنیامین را نزد خود نگهدارد، به دست خویش جام طلایی خود را در بار او قرارداد. قرآن می‌فرماید: «جَعَلَ السَّاقِبَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ» خود یوسف با دست خود، پیمانه‌ی زرین را در بار بنیامین گذاشت. «ثُمَّ آذَنَ مُؤَدَّبًا أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»<sup>۷</sup> بعد یکی از مأمورین دولتی فریاد زد: ای کاروانیان شما دزد هستید. مأمور دید گمشده است، نمی‌دانست یوسف این کار را کرده است و خبر نداشت. اینها آمدند، قسم خوردند که به خدا ما دزد نیستیم. آنجا از خودشان اقرار گرفته شد. در مقررات مصر این نبود که اگر کسی دزدی کند، بتوان او را گرفت و زندانی کرد. از خودشان اقرار گرفت که اگر متاع ما در بار یکی از شما پیدا شد، مجازاتش چیست؟ گفتند: خود او را نگهدارید و بازداشت کنید. یوسف گفت: بسیار خوب. کیل و پیمانه‌ی طلایی چیست که اگر در بار کسی باشد، یوسف او را

<sup>۶</sup> سوره‌ی طه، آیه‌ی ۴۱.

<sup>۷</sup> سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۰.

پیش خودش می‌گیرد؟ محبت اهل بیت علیهم‌السلام نیست که اگر در دل کسی باشد، اهل بیت علیهم‌السلام او را می‌گیرند؟ این پیمان‌های زرین را خودشان در بار دوستان گذاشتند، هنر ما نبود. ما از کجا می‌توانستیم کسب کنیم؟ عطا و لطف خود اهل بیت علیهم‌السلام است که پیمان‌های زرین یعنی محبت و عشق خودشان را در دل ما گذاشتند. بعد هم می‌گویند: چه کنیم؟ می‌گویند: هرکس این پیمان‌ها را پیدا کرد، بگیرد. چقدر قشنگ است که امام زمان ارواحنا فداه بگویند: او را بگیرید؛ مثلاً پیمان‌های زرین در بار تو بود و تو بازداشت می‌شوی. حضرت یوسف برای اینکه بنیامین را نزد خود نگهدارد به دست خویش، جام طلایی خود را در بار او قرار داد و مأمورانش ندا دادند که جام ملک گم شده است. برادران یوسف گفتند: ما دزد نیستیم و برای خرابکاری به اینجا نیامده‌ایم. وقتی یوسف بارهای آنها را تفتیش کرد و جام را از بار بنیامین بیرون آورد، برای بنیامین راه انکار و برای برادرانش راه نفی اتهام و دفاع از او باقی نماند و همه تأیید کردند که بنیامین دزد است و دست رد بر سینه‌اش زدند. بنیامین زندانی شد و بعد از بازگشت برادرانش، یوسف او را به نزد خویش آورد و با هم بر سر یک سفره نشستند. وقتی یوسف بارهای آنها را تفتیش کرد «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ آخِيهِ»<sup>۱</sup> اول سراغ بارهای بقیه‌ی برادران رفت، چیزی پیدا نکرد. تا آخر به بار بنیامین رسید و جام را از بار بنیامین بیرون آورد، برای بنیامین راه انکار و برای برادرانش راه نفی اتهام و دفاع از او باقی نماند و همه قبول کردند که بنیامین دزد است. خود یوسف گذاشت، بعد هم که

---

<sup>۱</sup> سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۶.

درآمد بنیامین چگونه بگوید من این را نگذاشته‌ام. در روز روشن از وسط بارهای او پیمانه‌ی طلا درآمد، چطوری از خود دفاع کند. وصله به پیشانی بنیامین چسبید، از خودش دفاع نکرد. همه‌ی مدارک و ادله کامل بود و جای دفاع باقی نماند. اگر تو نذریدی کیل وسط بار تو چه می‌کند؟ بنیامین مأیوس شد و تن داد. هیچ تقلایی هم برای نجات خود نکرد. برادرها اوّل آمدند از او دفاع کنند، گفتند: او پدر پیری دارد قبلاً برادری داشت که گرگ او را خورده است، همه‌ی دلخوشیش به این یکی است. اگر او را هم بگیرد، از غصه می‌میرد. یکی از ما را به جایش بگیرد. اوّل برادر بزرگتر آمد، خودش را سپر کرد «فَحُذُّ أَحَدَنَا مَكَانَهُ»<sup>۹</sup> یکی از ما را بگیرد و نگهدارید؛ اما وقتی دیدند همه‌ی ادله و مدارک کامل است، دست رد به سینه‌ی بنیامین زدند. «قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ»<sup>۱۰</sup> اگر امروز بنیامین دزدی می‌کند، قبلاً هم برادری داشت که دزد بود. این حرف‌ها را به حضرت یوسف می‌زدند. دست رد به سینه‌ی بنیامین زدند، بنیامین دستگیر شد و به زندان رفت. یوسف بعد از بازگشت برادرانش، بنیامین را به نزد خویش آورد و با هم بر سر یک سفره نشستند. این از بزرگواری‌های سلطان است که با افراد زیردست و زندانی‌ها بنشیند و غذا بخورد. حضرت یوسف صورت ظاهر گفت: فردی را که امروز زندانی کردیم، سرسفره بیاورید با هم غذا بخوریم. مأمورها که نمی‌دانستند ماجرا چیست بنیامین را آوردند و آنجا بود که این دو به وصال هم رسیدند. پس اگر برای تو هم چنین وضعیتی پیش آمد و همه دست رد بر سینه‌ات زدند و طردت کردند، توجه داشته باش که

<sup>۹</sup>. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۸.

<sup>۱۰</sup>. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۷.



عزیز مصر وجود؛ یعنی امام زمان عجل الله تعالی فرجه برای اینکه کسی را به نزد خویش راه دهد ممکن است چنین کاری با او بکند. ان شاء الله آماده باشیم، هاضمه‌ها بزرگ شود، روح‌ها بزرگ شود. بدانیم خواسته‌ی بزرگی را طلب کرده‌ایم. این خواسته‌ی بزرگ، آمادگی‌هایی را می‌طلبد. گاهی اینطوری انسان را از همه‌ی اغیار جدا می‌کنند و در خلوت خودشان می‌آورند، پس باید آمادگی داشته باشد. نمی‌خواهم وعده بدهم، نمی‌گویم شما طلب و اصرار کنید که خدایا چنین کاری بکن، چنین بلایی سر من بیاور، لازم نیست؛ اما می‌گویم اگر یک وقت آمد، آمادگی‌اش را داشته باشید. اگر دیدید همه دست رد به سینه‌ی ما زدند، هیچ کس ما را تحویل نگرفت و به حساب نیاورد؛ درحالی‌که می‌دانیم واقعاً ما تقصیری نداریم، اتفاقاً برجستگی‌های زیادی هم داریم، برتری‌هایی هم نسبت به دیگران داریم، اگر بنا باشد به حق عمل شود، باید از نظر برجستگی و محبوبیت مورد تقدیر و تشویق قرار بگیریم؛ اما حالا به این روز افتاده‌ایم. اگر دیدی چنین چیزی پیش آمد، قدرت هضمش را داشته باش، آماده باش. مخصوصاً افرادی که در دستگاه‌های دولتی مسؤولیت‌هایی دارند، وقتی با فضاهای عرفانی و معنوی آشنا می‌شوند و خدا می‌خواهد سر اینها را خلوت کند، چنین کارهایی با او می‌کند. شخصی که اسمش را تا دیروز سر زبان‌ها می‌آوردند و مطرح بود، فردا احدی نام او را نمی‌برد. ان شاء الله اینها را بچشید. اول هاضمه‌اش را پیدا کنید و اگر پیش آمد لذتش را ببرید؛ یعنی همان موقع لذتش را ببرید. ای داد بیداد اسم مرا تا دیروز همه‌ی رجال مملکتی می‌بردند، یک ماه گذشت اصلاً نامی از او به زبان نمی‌آورند، مثل اینکه از دنیا رفته، اصلاً این بدبخت وجود ندارد. بعضی نمی‌توانند هضم کنند می‌گویند: ما تا دیروز با هم بودیم اگر تو نماینده بودی من هم

نماینده بودم، اگر تو وزیر بودی من هم کنار دست تو وزیر بودم، چه شد که ما را فراموش کردی؟ شغل بالاتر رفتی و ما را فراموش کردی؟ او را مقصر ندان، خدا خواست سرت را خلوت کند، خدا خواست دور و برت خلوت باشد. از وضعیتی که خدا برای تو درست کرده لذت ببر. نه اینکه غصه‌دار شوی و بگویی: ای بابا رفیق من رئیس جمهور شد تا دیروز با هم بودیم، او الان رئیس جمهور است و من هیچ‌کاره. کیف کن، لذت ببر. خدا تو را اختصاصی فقط برای خودش می‌خواهد؛ لذا سرت را خلوت کرد، دورت را خلوت کرد. همه تو را کنار گذاشتند و فراموش کردند، مهر باطل به تو زدند. گفتند: فلانی را می‌گویی، اصلاً اسمش را هم نیاور، او به درد نمی‌خورد. چنین است و چنان است. ان‌شاءالله هاضمه‌ای پیدا کنیم که بتوانیم این لقمه‌ها را با لذت و شیرینی بخوریم. به قول حافظ:

شراب تلخ می‌خواهم که مرد/فکن بود زورش که تا یکدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش  
این شراب خیلی غلیظ، تلخ، پرمات و پر عیار است، مردها را از پا می‌اندازد. حالا که اینجا آورده و می‌شنوید، ان‌شاءالله خدا هاضمه‌اش را هم بدهد. خدا می‌خواهد بدهد؛ والاّ برایتان پیش نمی‌آورد تا این حرف‌ها را بشنوید. حالا که پیش آورده قطعاً می‌خواهد ظرفیت، گنجایش و هاضمه‌ی روزی را هم عطا کند؛ این مقدمه‌ی آن بود. در مناجات شعبانیه است «اللّٰهُ لَوْ اَرَدْتَ هَوَانِي لَمْ تَهْدِنِي وَ لَوْ اَرَدْتَ فَصِيحَتِي لَمْ تُعَافِنِي»<sup>۱۱</sup> خدایا! اگر می‌خواستی مرا خوار کنی، از روز اول هدایت‌م نمی‌کردی. اگر می‌خواستی مفتضح کنی

<sup>۱۱</sup> سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۶۸۶ و مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۹۸ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، مناجات شعبانیه.

از روز اوّل محبوبم قرار نمی‌دادی، در سعادت و عافیت قرار نمی‌دادی. همان روز اوّل که معصیت و غفلت می‌کردم، مرا نابود می‌کردی. این خبر خوشی دارد، اینکه هدایت را به من رساندی، می‌خواستی من به مقصدم برسم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ